



گفتگو با آقای افشین دوست

من کارم را زندگی کردم

- محبوبه ریاستی: این را خیلی از ما خوب می دانیم که زندگی و رسیدن به موفقیت اصلا موضوع راحت و آسانی نیست و هرکسی به نوبه خود با چالش هایی در مسیر زندگی و رسیدن به اهدافش روبه رو است. اما این که چگونه با وجود تمام سختی ها باز تلاش کنیم مهم است. افشین دوست از جمله آدم هایی است که برای رسیدن به جایگاه امروزش تلاش کرده است و حتی چراغ راه خیلی از آدم هایی شده که دوست دارند به آرزوهایشان برسند رذپایی از خود به جا بگذارند. او از دوران کودکی و نوجوانی به دلیل شغل پدرش در هند زندگی کرده است و از 17 سالگی نیز برای کسب تجربه های تازه تر به کانادا مهاجرت می کند.

- افشین دوست، کارآفرینی با تجربه در حوزه های تکنولوژی، مالی، بانکداری و همچنین مشاور در امور همکاری های AIS شرکت CEO استراتژیک تجاری و تجارت است. در حال حاضر افشین در هیات مدیره های مختلفی عضویت دارد و است که در زمینه رباتهای خودمختار فعالیت می کند. او از توانمند سازی دیگران برای حصول به اهداف و باورهایشان را آموزش میدهد. MBA لذت می برد. افشین باور دارد که ما همه مسافر سفری همیشگی برای یادگیری و رشد هستیم.

در این گفت و گو زندگی و مسیری را که او نیز طی کرده است را با هم مرور کردیم که در ادامه می خوانید



- کارنامه شما چه در مورد کار و چه در مورد رشته هایی که خوانده اید گواه این است که همیشه دنبال چیزهای سخت بودید این درست است؟
- بله دقیقا همیشه دنبال کارها و چیزهایی بودم که دوست داشتم تجربه کنم البته در انتخاب آن ها آگاهانه قدم برمی داشتم. در میان همه کارهایی که انجام دادم واقعا بیزینس را دوست داشتم.



- چه می کنید تا در کارهایتان دچار تکرار نشوید؟
- سوال سخت و خوبی است. سعی می کنم روی کارهایی که انجام میدهم دقیق باشم و تمرکز کنم. خلاقیت در کار خیلی مهم است و همین طور آگاهی بیشتر پیدا کردن برای رسیدن به چیزهای تازه تر. و از همه مهمتر این است که باید از مسیری که برای رسیدن به هدفمان طی می کنیم لذت ببریم در واقع لذت بردن از مسیر از رسیدن به خود هدف مهمتر است. آن هم برای این که بتوانی زندگی بهتری را تجربه کنی. مثلاً خیلی ها می گویند زندگی را از کار جدا می کنند. اما من فکر می کنم این دو از هم جدا نیستند و باید از هر دو لذت برد.



• قشنگ ترین و شیرین ترین اتفاق زندگی برای شما چه بوده است؟

- این که در سن 17 سالگی تصمیم گرفتم مهاجرت کنم و این انتخاب خودم بودم. خیلی سختی کشیدم و خیلی روزهای تلخی را تجربه کردم. از نظر مالی خیلی روزها بود که کم آورده بودم و می توانستم به پدر و مادرم بگویم که برایم پول بفرستند اما هرگز این کار را نکردم چون می خواستم خودم با زندگی تازه ام دست و پنجه نرم کنم و چالش هایم را کنار بزنم و این موضوع باعث شد که نسبت به خودم به یک باور تازه برسم و زندگی برایم معنا پیدا کرد



• چقدر به شانس اعتقاد دارید؟ خیلی ها می گویند اگر ما هم خوش شانس بودیم می توانستیم موفق شویم در کلا شانس چقدر مهم است؟

- اصلا اعتقادی به شانس ندارم. در طول زندگی مسیرهایی جلوی پای آدم قرار می گیرند که باید تصمیم بگیری و این تصمیم گیری ها مسیرها را برای ادامه راه تعیین می کنند یعنی در واقع هر تصمیمی روی مسیر و انتخاب بعدی تاثیر می گذارد. برای همین اگر تعداد تصمیم های درست تان بیشتر باشد نتیجه بهتری هم خواهید گرفت.



- سفر شما برای رسیدن به موفقیت چگونه بوده است؟
- من وقتی به کانادا مهاجرت کردم طبیعتاً آزمون و خطاهای زیادی کردم تا روال زندگی در کانادا دستم آمد. من سعی کردم مثل هر تازه وارد دیگری با محیط و فرهنگ این کشور آشنا شوم و چون کانادا کشوری است که فرهنگ های مختلفی را در خود جای داده است طبیعتاً شناختن این فرهنگ ها هم جالب بود و هم زمان می برد. ولی با این همه سعی کردم این جا را بهتر و همان طور که هست بشناسم. کاری که هر تازه واردی باید انجام دهد. 17 سالم بود که شروع به کار کردم. در ابتدا چمن زنی می کردم و بعد به کمک دوستم پیمان یک شرکت زدیم و چند نیرو استخدام کردیم و کارمان بیشتر شد اما در ادامه این کار را رها کردیم و به سراغ خرید و فروش ماشین رفتیم ولی به دلیل بیماری پیمان مجبور شدیم آن کار را هم رها کنیم. و بعد در شرکت های مختلف از جمله زیراکس کار کردم و هر روز تجربه های تازه به دست آوردم که برایم ارزشمند بودند.



- محیط کار در کانادا چقدر برایتان متفاوت و البته جالب بود؟
- موضوعی که خیلی برایم جالب و لذت بخش بود این بود که، در این جا به شخصیت آدم ها اهمیت میدادند و نه به تحصیل و تجربه کاری شان من یاد گرفتم که باید به مشتری اهمیت بدهم و توقع او را بر آورده کنم و هم چنین برای داشتن یک بیزینس موفق باید بتوانی آن را به درستی مدیریت کنی.
- خیلی از ایرانی هایی که به کانادا می آیند ترس از ورود به محیط کار را دارند؟
- بله همین طور است اما من فکر می کنم اگر آن ها بتوانند محیط را در ابتدا بشناسند و سپس مثل یک اسفنج همه چیزهای خوب را جذب کنند حتما موفق می شوند. فقط کافی است خوب ببینند، خوب بشنوند و خوب جذب کنند. و این که بدانند طرز برخورد با آدم ها در بیزینس خیلی مهم است. و مهمتر از همه این که باید بدانند وقتی از ایران به کانادا می آیند باید سطح توقعاتشان را پایین بیاورند و آماده روبه رو شدن با سختی ها و چالش ها باشند.





- خیلی از مهاجرین پس از ورودشان دچار ناامیدی و افسردگی می شوند؟
- بله همین طور است اما به نظر من آدم ها وقتی ناامید می شوند که سطح توقعاتشان با زندگی ای که دارند هماهنگ نیست. اگر هر کسی بپذیرد که وقتی مهاجرت می کند مانند یک نوزاد می شود دیگر دچار یاس نمی شود. نظر من باید خیلی صبور باشند سعی کنند کم کم همه چیز را یاد بگیرند و در کنار سختی هایی که می کشند رشد هم کنند و جلو بروند چون زمان برای هیچ کسی صبر نمی کند. باید با چشم باز به این جا بیایند و باز هم می گویم به خودشان وقت بدهند و از تجربه کردن هر اسی نداشته باشند.



- موضوعی که ممکن است تازه واردین را به دردرس بیاندازد چیست که دوست دارید آن را از زبان شما بدانند؟
- به نظرم استفاده درست کردن از کردیت کارت ها خیلی مهم است. چون ما در ایران چنین چیزی نداشتیم. من خودم در 17 یا 18 سالگی در عرض چند ماه 5 هزار دلار از کردیت کارتم خرج کردم و یکسال داشتم بدهی ام را پس می دادم. بهر حال من فکر می کنم استفاده از کردیت کارت خیلی مهم است و باید به اندازه خرج کنند تا به درد سر نیافتند.



- عده ای دوست دارند بیزینس خودشان را در این جا داشته باشند برای آن ها چه توصیه ای دارید؟
- همانطور که گفتیم باید اول محیط را بشناسند وقواعد کار در این جا را یاد بگیرند. خیلی مهم است که چمدان باورهایمان را ایران با خودمان نیاوریم مثلا این جا خبری از احترام های کاذب و خود بزرگ بینی وجود ندارد بخصوص در محیط های کار. باید مدتی به خودشان وقت بدهند و سعی کنند آهسته پیش بروند تا به مشکل بر نخورند چون قطعا چیزهای زیادی وجود دارد که باید یاد بگیرند.



- آرزویی که خودتان به آن نرسیدید؟
- می خواستم دکتر بشوم ولی نشدم.(می خندد) ولی خدا را شکر از جایگاهی که امروز دارم بسیار راضی هستم وخوشحالم واگر باز هم به دنیا می آمدم همین رشته ومسیر را انتخاب می کردم.
- شما چند سال دارید؟
- من 50سال دارم.



- می شود گفت که شما عین 50 سال را زندگی کرده اید؟
- بله، حتی فکر می کنم بیشتر از 50 سال هم زندگی کرده ام و واقعا از هر روزش لذت برده ام.
- مهمترین چیزی که از والدینتان آموختید چه بوده است؟
- قطعا چیزهای زیادی از آن ها یاد گرفتم. برای مثال من هر وقت از پدرم درخواستی برای خریدن وسیله ای داشتم پدرم به من می گفتند: تو باید اول به من ثابت کنی که آن وسیله را می خواهی در واقع باید ایشان را متقاعد می کردم و این باعث می شد که من فکر کنم و این فکر کردن ها و انتخاب صحیح کردن ها بعدها خیلی به دردم خورد.



- به نظر شما چطور می توانیم از وقت و عمرمان به خوبی استفاده کنیم؟
- این موضوع کمی شخصی است اما با این همه باید برنامه ریزی داشته باشیم. در عین آموختن های بیشتر و هر روزه از کارمان هم لذت ببریم. باید به خودمان کمک کنیم که هم رشد فکری داشته باشیم و هم رشد روانی تا زندگی برایمان زیباتر شود. خیلی مهم است که در محیط جدید هر روز یک چیز تازه بیاموزیم و هر روز به هدفمان نزدیک تر شویم.



- عده ای از آدم ها هستند که خیلی زود تحت تاثیر حرف های منفی اطرافیان شان قرار می گیرند برای آن ها چه توصیه ای دارید؟
- ببینید وقتی زخمی وجود دارد باید آن را ترمیم کنیم. به نظر من اگر به حرف های منفی دیگران خیلی زود واکنش نشان دهیم این دیگر به جغرافیایی که انسان در آن قرار گرفته است ربطی ندارد بلکه به شخصیت فرد بر می گردد. به نظر من در چنین شرایطی باید سعی کنیم آدم های منفی اطرافمان را کنار بگذاریم و به پرداختن بیشتر انرژی های مثبت در درون خودمان و محیط باشیم. زندگی فقط یک بار اتفاق می افتد.



- به نظر شما مهاجرینی که با زبان انگلیسی مشکل دارند و آن را به خوبی بلد نیستند چه باید بکنند؟
- باید خودشان را در محیط قرار بدهند هیچ کسی صرفاً با مطالعه زبان آن را یاد نگرفته است باید خودشان را از دایره ای که در آن قرار گرفته اند بیرون کنند و حتی بصورت داوطلبانه در جایی مشغول کار شوند تا ترسشان بریزد. وجود آدم های مثبت در اطرافشان خیلی مهم است و مهمتر از همه این که سعی کنند هر روز اطلاعات جدید به دست آورند و خسته نشوند.





- بزرگترین درسی که از زندگی گرفتید؟
- راهی که تا به امروز طی کرده ام خود زندگی بوده است. خوشبختانه من کارهایی را که می خواستم انجام داده ام و در مسیر اهدافم هم چنان قدم بر می دارم.
- "مثبت اندیشی" در موفقیتتان چه قدر سهیم بوده است؟
- ببینید خیلی از کارها را با تفکری که به اون سمت می بریم اتفاق می افتد. مثبت اندیشی همان انرژی مثبتی ست که از نظر روحی و روانی ما را در ادامه و روند تصمیمی که گرفته ایم کمک می کند. باید به آینده امیدوار بود و با دادن انرژی های خوب به خودمان و آدم های اطرافمان سعی کنیم روزبه روز به هدف هایمان نزدیک تر شویم.



- راستی ارتباط تان با هنر چگونه است؟
- من عاشق هنر هستم. پیانو و سه تار را خیلی دوست دارم اما متأسفانه بلد نیستم بنوازم و امیدوارم بزودی بتوانم نواختن آن ها را هم بیاموزم. موسیقی گوش می کنم، گاهی اوقات هم نقاشی می کنم که البته خیلی جالب نیستند و دخترهایم وقتی نقاشی هایم را می بینند به من می خندند چون خودشان نقاشی بلد هستند.
- هنر آشنایی کردن چطور؟
- باریکیو خیلی خوب درست می کنم. البته نیمرو، املت و برنج هم بلد هستم.



- آدم انتقاد پذیری هستید؟
- بله خیلی زیاد. اصلا به اطرافیانم می گویم بیاید و ایرادهای من را بگویید. چون دوست دارم با معایبم آشنا شوم و این خیلی به من کمک می کند.
- 24 ساعت شبانه روزتان را چگونه سپری می کنید؟
- معمولا ساعت 5 ونیم صبح از خواب بیدار می شوم وبعد ورزش وپیاده روی می کنم. بعد صبحانه می خورم و حدود 10 صبح شروع به درس دادن می کنم و سپس تا عصر سر کار می روم. وبعد از آن هم مطالعه می کنم و در خدمت خانواده هستم. آخر هفته ها هم زمانم را آزاد می گذارم تا در کنار خانواده و دوستان باشم.



- موضوعی که دوست دارید از شما برای دانشجویهایتان به یادگار بماند؟
- این که دوست دارم آن ها یاد بگیرند چگونه حس های خودشان را زیر سوال ببرند و بدانند که نمی دانند و بعد دنبال کسب دانسته ها بروند و سعی کنند بیشتر یاد بگیرند. هر روز یک شروع تازه است برای یادگیری چیزهای تازه تر.

